

## بررسی انتقادات به «روش انتقالی» بلور در مورد نظریه «معرفت عینی» پوپر

هادی منتظر مقدم\*

### چکیده

کارل پوپر (Karl Popper) هدف علم را ارائه توضیحی رضایتبخش از آنچه که نیاز به توضیح دارد می‌داند. برای پوپر فعالیتی منتهی به تولید معرفت علمی می‌شود که معرفتی عینی تولید کند و صدق آن توسط تطابق با واقعیت مورد ارزیابی قرار بگیرد و از یک استدلال معتبر نتیجه شده باشد. در واقع می‌توان گفت از نظر پوپر عینیت از جمله هنجارهای شناختی‌ای است که دانشمند در فرایند تولید معرفت علمی برمی‌گزیند و معرفت تولیدشده، این ویژگی را تجسم می‌بخشد. ارزش‌های شناختی (cognitive values) ملاک‌هایی هستند که معرفت علمی را از باورها و هنجارهای اجتماعی متمایز می‌سازد. «ارزش‌های شناختی مشخصه (یا معیار) باور «خوب» (باوری که به نحو عقلانی پذیرفتنی باشد) و نظریه «خوب» (نظریه‌ای که به درستی پذیرفته شده باشد) هستند». (لیسی، ۱۹۹۹، صفحه ۴۵) به عبارت دیگر با در نظر گرفتن ارزش‌های شناختی می‌توانیم نظریه خوب را از نظریه بد تشخیص بدهیم.<sup>۱</sup>

اما از سوی دیگر دیوید بلور (David Bloor)، با بررسی مفهوم عینیت در نظر پوپر و مطرح کردن نظر خود در این باره، هنجار شناختی عینیت را از جنس هنجارهای اجتماعی قلمداد می‌کند و عینیت مفروض برای معرفت علمی را برآمده از هنجارهای جامعه علمی می‌پندارد. در این مقاله قصد دارم تا علاوه بر شرح مختصری از نظریه معرفت عینی پوپر و

---

\* کارشناس ارشد فلسفه علم، مدیریت علم و فناوری، صنعتی امیرکبیر، تهران، ایران،  
hadimontazeri68@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۲۷، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۹/۲۴

نظریه عینیت بلور، به برخی از نقدهایی که از سوی مدافعین پوپر به نظریه بلور وارد شده است پاسخ دهم.

**کلیدواژه‌ها:** هنجار علمی، عینیت، ارزش شناختی، معرفت، کارل پوپر، دیوید بلور.

## ۱.

### ۱.۱ نظریه معرفت عینی پوپر

«معرفت عینی» نظریه‌ای است که پوپر درباره معرفت‌شناسی ارائه کرده است و تمرکز آن به جای بررسی باور بر روی خود معرفت است. به همین منظور پوپر می‌نویسد: «بدون جدی گرفتن واژه‌های جهان و عالم می‌توانیم سه جهان زیر از هم تشخیص بدهیم. اول، جهان اشیا مادی و فیزیکی و یا جهان حالات فیزیکی، دوم، جهان حالت‌های روانی یا وضعیت‌های آگاهی و یا شاید تمایلات رفتاری منجر به عمل، و سوم، جهان محتوای عینی اندیشه». (پوپر، ۱۹۷۲، صفحه ۱۰۶) منظور پوپر از جدی‌نگرفتن واژه «جهان» این است که با به‌کاربردن آن قصد ندارد به ویژگی‌های هستی‌شناسانه طرح پیشنهادی‌اش بپردازد.

پوپر در ادامه تصریح می‌کند ارائه این نظریه به این معنی نیست که نباید جهان‌های خودمان را به گونه‌های دیگر شمارش کنیم. او دلالت این نظریه بر تفکیکی حقیقی مربوط به هستی را بخشی از نظریه خود نمی‌داند و ادعایی در مورد شمارش جهان‌ها ندارد. این تقسیم‌بندی و اصطلاح جهان سوم صرفاً برای سهولت بیان منظوری است که پوپر در نظر دارد. به عبارت دیگر اگر بخواهیم استدلالی برای رد ادعای پوپر، یعنی ادعای بدیهی دانستن تمییز جهان‌ها از هم، صورت‌بندی کنیم، باید توانایی ادراک بشر از محیط خارج از خود و یا جنبه معرفت‌شناختی حالت‌های ذهنی و یا وجود جهان سوم را مورد مناقشه قرار دهیم. می‌توان حدس زد از آنجا که موارد اول و دوم مورد توافق تقریباً همه متفکرین است، نقدها به نظریه معرفت عینی پوپر باید حول نقد به جهان سوم او باشد، که در واقع هم همین‌طور است.

در کلام پوپر تفکیک جهان‌های فیزیکی و ذهنی و درهم‌کنش آن‌ها فرض شده است. اما جهان سوم چیست؟ محتویات آن را چه هویتی تشکیل می‌دهند؟ به اذعان پوپر،

محتویات جهان سوم نظریات، گزاره‌ها، برهان، استدلال‌ات، محتویات کتاب‌ها، مجلات و محتوای افکار علمی، شعری و هنری خواهد بود.

پوپر در ادامه برای جداکردن محتویات جهان سوم از محتویات جهان ذهنی توضیحی ارائه می‌کند. زیرا به نظر می‌رسد سریعترین راه برای مخالفت با جهان سوم از این سو باشد که محتویات جهان سوم قابل جای‌گیری در جهان دوم هستند. پوپر در پاسخ آزمونی فکری طراحی می‌کند و استدلال می‌کند همه محتوای جهان سوم قابل تحویل به محتویات جهان ذهنی نیست. پوپر می‌گوید حالتی را در نظر بگیرید که همه ماشین‌ها و شناخت ذهنی ما نسبت به نحوه ساخت و عملکرد آن‌ها از بین رفته‌اند، اما قابلیت فهم و کتابخانه‌هایی که دستورالعمل ساخت ماشین در آن نگهداری می‌شود هنوز باقی است. و همچنین حالتی را در نظر بگیرید که علاوه بر ماشین‌ها و شناخت ذهنی، کتابخانه‌ها نیز از بین رفته‌اند. آشکار است که در حالت اول بازسازی ماشین مدت بسیار کمتری نسبت به حالت دوم زمان خواهد برد. همین نکته نشان‌دهنده جنبه‌ای از استقلال برای محتویات جهان سوم است و پوپر با تکیه بر همین نکته میان محتویات جهان دوم و محتویات جهان سوم تمایز قائل می‌شود.

پوپر ادعا می‌کند معرفت‌شناسی سنتی، معرفت را به معنای امری ذهنی مورد مطالعه قرار می‌دهد. به عبارت دیگر معرفت‌شناسی سنتی وقتی از واژه «دانستن»، مثلاً در مورد معرفت علمی، استفاده می‌کند، آن را به منظور معرفتی که در جهان ذهنی یا دوم اقامت دارد استفاده می‌کند. اما پوپر مدعی است فعالیت علمی به معرفتی منتهی می‌شود که وجودی مستقل از جهان ذهن‌ها دارد و در جهان سوم ساکن است. در این صورت کاربرد متعارف واژه «دانستن» شامل دانستن نظریات علمی، براهین علمی و مسائل علمی نخواهد بود. چون در کاربرد متعارف دانستن، بر باور ذهنی فرد دلالت می‌کند، درحالی‌که پوپر نظریه علمی را معرفتی عینی می‌داند. این کاربردهای متفاوت دانستن، مستلزم فرض وجود دو معنای مختلف برای معرفت است: «۱- معرفت به معنای ذهنی که عبارت است از حالتی از ذهن»، یعنی وضعیتی که ذهن پس از قرار گرفتن در برابر محرک بیرونی می‌پذیرد و «۲- معرفت به معنای عینی که عبارت است از نظریات و مسائل و نظایر این‌ها ... معرفت در این معنا مستقل از باور افراد به آن است ... در واقع معرفتی است بدون شناسا». (پوپر، ۱۹۷۲، صفحه ۱۰۸ و ۱۰۹)

از جمله ویژگی‌هایی که می‌توان برای توصیف جهان سوم به آن اشاره کرد این است که جهان سوم حاصل فعالیت فکری و ذهنی بشر است. همچنین جهان سوم به نحوی خودمختار است. یعنی علی‌رغم اینکه جهان سوم و دوم پیوسته در یکدیگر درهم‌کنش دارند، این جهان مستقل است و پس از ساخته شدن جدا از وجود شناسا یا سازنده‌اش وجود دارد. درهم‌کنش مذکور میان جهان سوم و دوم عاملی است که به زعم پوپر باعث رشد معرفت عینی می‌شود.

## ۲.۱ نظریه عینیت بلور

رویکردی که دیوید بلور نسبت به علم اتخاذ می‌کند، بر پیش‌زمینه‌های اجتماعی علم و معرفت بشر و همچنین رابطه این دو تمرکز یافته است. در این رویکرد، که جامعه‌شناسی معرفت علمی نام دارد، علاوه بر مواردی که ذکر شد، به تعیین محدوده تأثیر پیش‌زمینه‌های فرهنگی-اجتماعی در معرفت نیز پرداخته می‌شود. همین موضوع باعث می‌شود تصویر ارائه شده از فعالیت علمی توسط بلور، با آنچه پیش از این از پوپر خوانده‌ایم متفاوت باشد. توصیف وی بر نقش هنجارهای جامعه علمی تأکید دارد و برخلاف روش‌شناسی علم پوپر، تعامل اجتماعی دانشمند تحت ساختارهای اجتماعی نهادهای علم را به عنوان بستر شکل‌گیری علم می‌پذیرد. همانطور که از بلور خوانده‌ایم (بلور، ۱۹۷۴)، به نظر می‌رسد ریشه این اختلاف در تبیین فعالیت علمی را بتوان در اختلاف مفهوم عینیت و معرفت عینی، بین این دو جست‌وجو کرد.

«نظریه جامعه‌شناختی عینیت» عنوان مقاله‌ای است که بلور در آن به شرح مفهوم عینیت و معرفت عینی پرداخته و نظریه‌ای برای عینیت مطرح کرده است. نظریه عینیت بلور به این ترتیب است: «عینیت امری اجتماعی است» (بلور، ۱۹۸۴). او پس از توضیح مختصری درباره ویژگی‌های معرفت عینی، دلایل خود برای این صورت‌بندی از عینیت را ذکر می‌کند. در ادامه این بخش، نقطه‌نظرات بلور درباره عینیت را بررسی می‌کنیم.

با توجه به رویکردی که بلور در مورد عینیت اتخاذ کرده است، نباید از او انتظار داشت معنای واژه عینیت را برای ما مشخص کند. چون به همان ترتیبی که وی عینیت را امری اجتماعی می‌داند، بالتبع مرجعی که معنای واژه بر آن دلالت کند نیز، باید امری اجتماعی باشد. بلور از این مسئله آگاه است. بنابراین آنچه که در کلام بلور در مورد معنای عینیت مشاهده می‌شود، کاربرد واژه عینیت است. بر همین اساس او در ابتدای مقاله ویژگی‌هایی

که به زعم وی کاربرد غالب در مورد واژه عینی است را، معرفی می‌کند. برای بلور «باوری که عینی است، باوری است که به هیچ فردی تعلق ندارد و مانند حالات ذهنی یا ترجیحات شخصی متنوع نیست» (بلور، ۱۹۸۴، صفحه ۲۲۹) و در ادامه وجهی خارجی و شی‌مانند برای باور عینی قائل می‌شود.

بلور در توضیح نظریه خود بیان می‌کند که منظور از اجتماعی بودن یا جامعه‌شناختی بودن عینیت این است که «خصایص غیرشخصی و ثابتی که به برخی از باورهای ما نسبت داده می‌شود و همچنین آن حسی از واقعیت که به ارجاعاتشان نسبت داده می‌شود، بخاطر این است که این باورها از نهادهای اجتماعی برآمده‌اند». (بلور، ۱۹۸۴، صفحه ۲۲۹) بنابراین با توجه به کاربرد واژه عینیت در کلام بلور و توضیح او از نظریه‌اش می‌توان نتیجه گرفت که برای بلور، نظریه‌ای در مورد عینیت که ثبوت و غیرشخصی بودن باور و قواعد منتج به باور را تبیین کند، نظریه عینیت خوبی خواهد بود. همانطور که خود او تصریح می‌کند: «نظریه عینیت ابتدا باید ثبات شی‌گونه باور را نشان دهد، و بعد، ثبات و مشخصه‌های الزام‌آور خارجی استناداردها، قواعد و روندهایی که به‌کار گرفته می‌شود [تا باوری را عینی به حساب بیاوریم یا نه]». (بلور، ۱۹۸۴، صفحه ۲۲۹)

بلور برای ساده‌تر شدن درک نظریه‌اش توجه ما را به دو قدم سازنده این نظریه جلب می‌کند. «قدم اول سازمان دادن و مقرر کردن مشخصاتی است که باید در امری دید تا شایستگی عنوان عینی را داشته باشد». (بلور، ۱۹۸۴، صفحه ۲۲۹) بلور، همانند پوپر، بر این باور است که برای اطلاق عینیت به امری، نشان‌دادن دو مشخصه «ثبوت» و «غیرشخصی بودن» در آن کفایت می‌کند. او ادعا می‌کند، می‌توان این دو مشخصه را در هنجارهای اجتماعی تشخیص داد. از نظر او «فعالیت‌های مسلم گرفته‌شده‌ای که توسط گروهی مورد تأیید واقع شده‌اند، کیفیت بیرونی بودن را برای افراد دارد». (بلور، ۱۹۸۴، صفحه ۲۲۹) منظور بلور از کیفیت بیرونی بودن، همان ویژگی ثبوتی است که برای یک امر عینی در نظر گرفته شده است. همچنین او اضافه می‌کند: «این فعالیت‌ها [یعنی فعالیت‌های پذیرفته‌شده] ثبات بسیار بیشتری نسبت به تمایلات متغیر افراد دارد». بنابراین با توجه به توصیفی که بلور از هنجار اجتماعی ارائه می‌دهد، هنجارهای اجتماعی، از آنجاکه توسط گروهی پذیرفته شده است و بر سر آنها توافق جمعی صورت می‌گیرد و به اشتراک گذاشته می‌شوند، ویژگی ثبوت را دارد و از آنجاکه نسبت به تمایلات افراد تغییر نمی‌پذیرد، ویژگی غیرشخصی بودن را دارد. بنابراین شرایط کلی عینیت که بلور به آن اشاره می‌کند،

برای هنجارهای اجتماعی برآورده می‌شود. بلور قدم دوم را اینگونه شرح می‌دهد: «معرفی کردن و شناساندن امر عینی به وسیله لوازم جامعه‌شناختی». (بلور، ۱۹۸۴، صفحه ۲۳۰) بلور هنجارهای اجتماعی را، حائز ویژگی‌های امر عینی تلقی کرده است، اما در کنار آن باید، شرایط و لوازم تشخیص هنجار نیز معرفی شود. تعامل اجتماعی و توافق اجتماعی بر سر آن‌ها لوازم اجتماعی‌ای خواهد بود که برای شناساندن امر عینی [هنجارها] به کار می‌رود.

بلور در ادامه تلاش می‌کند تا رویکرد خود به عینیت را پذیرفتنی‌تر نسبت به سایر نظریات در این حوزه نشان دهد. برای این کار به سراغ یکی از مهمترین نظریات موجود، یعنی نظریه سه جهان پوپر می‌رود و در مقایسه با آن سعی در استدلال به نفع نظریه خود دارد. تا اینجا فقط نظریه عینیت بلور را توضیح دادیم و نشان دادیم که این نظریه می‌تواند شرایط کلی برای عینیت را برآورده کند. اما صرف ارضای این شرایط توسط نظریه، دلیل خوبی برای پذیرفتن نظریه بلور نیست. چون نظریه عینیت پوپر هم می‌تواند این شرایط را پاسخگو باشد. «قابلیت تعبیر به زبان هر دو نظریه باعث می‌شود که انتخاب نظریه صرفاً به ترجیحی اصطلاح‌شناختی تنزل یابد». (بلور، ۱۹۸۴، صفحه ۲۳۳) از سوی دیگر، بلور نظریه عینیتی که فقط ویژگی‌های امر عینی را نشان دهد، نظریه خوبی نمی‌داند. چون از نظر او ممکن است امور عینی، بر حالت‌های متفاوتی از عینیت دلالت کند و نظریه عینیت باید بتواند آن را نشان دهد. یعنی هنگامی که بخواهیم به یک معرفت عینی باور داشته باشیم، آن معرفت عینی می‌تواند به حالت‌های متفاوتی از عینیت تلقی گردد. در این حالت، لازم است نظریه عینیت، حالت امر عینی را نیز مشخص کند. در بخش بعد، بحث بلور در رابطه با حالت‌های عینیت را توضیح می‌دهم و حالت عینیتی که نظریه بلور بر آن دلالت می‌کند را شرح خواهم داد.

### ۱.۲.۱ حالت‌های عینیت

مسئله دیگری که بلور در ادامه بررسی خود از عینیت به آن می‌پردازد، حالت‌های عینیت است. بلور بحث درباره اینکه امر عینی بر چه حالت و گونه‌ای از انواع عینیت نزد افراد دلالت می‌کند، را مهم می‌داند. طرح این مسئله در ضمن خود حاکی از این است که بلور عینیت را به گونه‌ای می‌بیند که می‌تواند متنوع باشد. در حالی که در نظر بسیاری، امر عینی معادل با امر واحد و تغییرناپذیر است. بلور در این باره در مقاله «نظریه جامعه‌شناختی عینیت»

می‌گوید: «اگر همانند طرفداران کانت، عینیت معرفت را به ساختار تغییرناپذیر ذهن نسبت دهیم، یا همانند مدافعان پوپر، به قلمرو جهان سومی که آن را به تصرف خود درآورده‌اند نسبت دهیم، صحبت از چگونگی عینیت بی‌معنا خواهد بود.» (بلور، ۱۹۸۴، صفحه ۲۳۷) او پیشنهاد می‌کند (۱۹۸۴، صفحات ۲۳۸-۲۳۶) دو قبیله در نظر بگیریم. در هر قبیله مؤمنینی به خدایی جداگانه زندگی می‌کنند. خدای یک قبیله، نزدیک و حاضر است و هر کسی دسترسی مستقیم به او دارد. خدای فرضی قبیله ما مستقیماً با مؤمنین سخن می‌گوید و سریعاً در قلب فرد حاضر می‌شود تا او را راهنمایی کند. خدای قبیله دیگر، دور و غایب است. تماس با او فقط از طریق مناسک پیچیده و میانجیگری گریزناپذیر روحانیت ممکن است. این خدا به نیت درونی مؤمنین اهمیت کمی می‌دهد، اما به‌طور خودکار، نمایش زهد و تقوا و فرمانبرداری صوری را پاداش می‌دهد و طغیان را مجازات می‌کند. وضعیت تشریح‌شده جایی است که بلور تصریح می‌کند، «تفاوت در باور وجود دارد، اما این تفاوت ممکن است به‌گونه‌های [متفاوت] عینیت مرتبط باشد.» (بلور، ۱۹۸۴، صفحه ۲۳۷)

فرض کنید در یکی از این قبایل توصیف خداوند به موجودی دارای بدن کفر تلقی گردد. اما در قبیله دیگر نه تنها خدا دارای بدن است، بلکه شمایل او هم مشخص است. بلور از این مثال نتیجه می‌گیرد، آنچه که با آن مواجهیم، تفاوتی بنیادی در باور است. تفاوتی که به زعم او اصول و مبانی متفاوت است و نه فقط تفاوت در بیان صورت‌بندی نهایی باور. باور به خدای دارای بدن و باور به خدای بدون بدن، علاوه بر اینکه با یکدیگر تفاوت دارد، بلکه حاکی از تفاوتی در رابطه با مبانی وجود خدا است. مثلاً در این مورد، بلور به این نکته اشاره می‌کند که در یک قبیله دسته‌بندی‌های روح و ماده از یکدیگر جدا هستند و در قبیله دیگر به راحتی درهم‌تنیده در نظر گرفته می‌شوند.

به نظر می‌رسد بلور قصد دارد توجه ما را به این مسئله جلب نماید که ممکن است نوع نگاه به امر عینی متفاوت باشد. بلور مقصود خود را با پرسیدن سؤالاتی نظیر «آیا واقعیت قابل مشاهده برای چشم است یا تنها به رؤیت نیروی عقلانی تربیت یافته می‌رسد؟» (بلور، ۱۹۸۴، صفحه ۲۳۷) روشن‌تر می‌سازد. این یعنی فردی که هر واقعیتی فرای تجربه را انکار می‌کند، اگر امری را عینی تشخیص بدهد، به تبع آن، آن امر عینی را قابل مشاهده خواهد دانست، چون همه آنچه که واقعیت به‌شمار می‌آورد، قابل مشاهده است. اما ممکن است فردی که به واقعیت فرای تجربه قائل باشد، امر عینی‌ای که قابل مشاهده نباشد را نیز بپذیرد. در این صورت، امر عینی دو حالت مشاهده‌پذیر و مشاهده‌ناپذیر را به خود می‌گیرد. نظریه

عینیت باید مشخص کند که امر عینی به چه حالتی عینی است. مقصود بلور این است که آنچه ما امر عینی به حساب می‌آوریم، وابسته به پیش فرض‌های متافیزیکی‌مان خواهد بود. چون همانطور که در مثال قبیله‌ها دیدیم، باور هر دوی قبیله‌ها شرایط کلی عینیت را برآورده می‌کند، اما مشخص است این عینی بودن ویژگی‌های متفاوتی دارند. در واقع نظر بلور این است که فارغ از صادق یا کاذب بودن باورهای دو قبیله، برای حکم به اینکه چه معرفتی عینی است و چه معرفتی نه، باید انواع عینیت‌هایی در نظر گرفته شود که گروه‌های مختلف ممکن است به آن قائل باشند. نتیجه این حرف این می‌شود که اگر بخواهیم به دسته‌بندی پوپر از جهان‌ها متعهد باشیم، بایستی چند جهان سوم داشته باشیم. مثلاً جهان سوم الف برای گروه الف و جهان سوم ب برای گروه ب. بلور مواردی چون ادراک واقعیت توسط فرد، طریقه حصول باور و غیره را در تقدم نسبت به عینی بودن باور می‌داند.

### ۲.۲.۱ راه حل بلور: روش انتقالی

پس از بررسی مفهوم عینیت نزد بلور، می‌توانیم به بررسی پاسخی که بلور برای حل مشکلات نظریه پوپر ارائه می‌کند پردازیم. بلور در مقاله‌ای به نام «ابهام‌زدایی از معرفت عینی پوپر» تفسیر خود از مفهوم معرفت عینی پوپر را ارائه می‌کند و سپس نقد خود را به آن وارد می‌نماید و در ادامه با استفاده از «روش انتقالی» نظریه پوپر را بازنویسی می‌کند. بلور بحث خود را با بررسی کاربرد واژه «عینی» آغاز می‌کند، و به این نکته اشاره دارد که پوپر منظور خود از کاربرد واژه عینی را روشن نکرده است. اما بلور با مد نظر قرار دادن ادراک عقل سلیمی از واژه‌ها، نشان می‌دهد که تمایزات بین کاربردهای گوناگون می‌تواند ما را در شناسایی مسأله پایه‌ای‌تر راهنمایی کند، و در نتیجه مسیری برای رسیدن به پاسخ فراهم آورد. بلور در توضیح ضرورت پرداختن به کاربرد واژه عینی می‌گوید، تفکر عقل سلیمی کاربردهای مهمی از تمایزات را یادآور می‌شود. بین «معرفت و باور»، «واقعی و تصور» و ... تمایزاتی وجود دارد که در کلام بلور «تمایزات عینی» نامیده شده‌اند. این تمایزات مشخصه‌های عینی بودن مثل «معرفت» و «واقعی» و ذهنی بودن مثل «باور» و «تصور» را معرفی می‌کند. «مجموعه این تمایزات و مفاهیم، تصویری از انسان، هم به عنوان تعامل‌کننده با آن‌ها و هم به عنوان تنظیم‌کننده محیط خود به دست می‌دهند. محیطی که هم به اندازه کافی پایدار دانسته شده است تا بتوان آن را آموخت و هم به اندازه کافی مستقل که در توصیفش اشتباه رخ بدهد». (بلور، ۱۹۷۴، صفحه ۶۵ و ۶۶) کاربرد مفهومی مثل



«معرفت» قصد ما برای اشاره به خود امر شناخته شده فارغ از شناسا را بیان می کند و کاربرد مفهومی مثل «باور» قصد ما برای اشاره به امر شناخته شده توسط شناسا را بیان می کند. تمایزات عینی به تمایزاتی اشاره دارد که کاربرد ما از مفاهیم این چنینی را، براساس حضور یا عدم حضور شناسا مشخص می کند. اما برای پوپر تمایز موجود میان مفاهیم معرفت و باور بر عینیتی فارغ از کاربرد آنها در گفت وگوهای روزانه دلالت می کند.

به اذعان بلور، پوپر در بخشی از نظریه معرفت عینی خود، برای اشاره به تمایز میان باور و معرفت، از این تمایزات عینی استفاده کرده است. اما همان طور که گفته شد، این تمایزات عینی تنها کاربرد متفاوتی از مفاهیم معرفت و باور را مشخص می کند. نظریه پوپر علاوه بر بحث درباره تمایزات عینی، درباره وجود قلمرویی، که برای به کار بردن مفاهیم عینی ضروری است، صحبت می کند. همانطور که در بخش پیش هم دیدیم پوپر نظریه عینیت و نوع نگاه خود به معرفت عینی را در کتاب معرفت عینی: برداشتی تکاملی شرح داده است، تعریف پوپر از معرفت عینی وجود سه چیز (سه جهان) را فرض می گیرد:

دو جهان فیزیکی و ذهنی، که با عقل سلیم آنها را متمایز می بیند؛ و جهان سوم.  
به اذعان بلور،

کیفیات صدق، اعتبار و ارتباطی که رویکرد عینی - مثلا حاصل شدن معرفت یا استنتاج صدق از روش شناسی عینی - برجسته می کند، پوپر را به این سمت سوق داد که قلمرویی از هویت را تعریف کند که این هویت وجود مستقل دارند. گزاره ها، نظریات، استدلال ها، دلایل و ... در این زمره قرار می گیرند... (بلور، ۱۹۷۴، صفحه ۶۶)

پوپر در بیان تمایز بین این قلمروی سوم و دو جهان دیگر، از تمایزاتی سخن می گوید که به اعتقاد بلور، همان تمایزات عینی هستند. او برای مثال می گوید، ایده و تصور چیزی نیست که در مالکیت خصوصی کسی باشد و می توان ادعا کرد که ایده، به صورت بین اذهانی وجود دارد. پوپر محتوای مسائل و موضوعات ایده در ذهن و تصور را، متعلق به جهان دوم یعنی جهان ذهنی می داند و از این جهت برای «ایده» و «ایده در ذهن افراد» تمایز قائل می شود. برای او این تمایز، تمایز میان جهان ذهنی و جهان ایده ها است. بلور ادعا می کند این تمایز، تمایزی عقل سلیمی است. همانند تمایزی که میان معرفت و باور وجود دارد. معرفت و باور فقط بسته به نقشی که می پذیرند، کاربردهای متفاوتی دارند. نتیجه سخن پوپر این است که کاربرد روزانه و معمولی بر خلاف کاربرد علمی، به طور مناسب تمایز بین معرفت و باور را ترسیم نمی کند. اما به پیشنهاد بلور و با در نظر گرفتن مفهوم

تمایز عینی، می‌توان دریافت که به اشتباه افتادن درباره معرفت و باور بخشی از کاربرد عمومی نیست. بلور وجود چنین تمایزی را می‌پذیرد، اما نحوه تشخیص معرفت عینی را به نحو دیگری توضیح می‌دهد.

بلور در توضیح برداشت خود از نظریه عینیت پوپر می‌گوید (بلور، ۱۹۷۴، صفحه ۶۸)، برای پوپر معرفت مانند بنای ساختمانی است که، از طرفی توسط انسان ساخته می‌شود، اما از طرف دیگر بدون وابستگی‌ای به انسان به حیات خود ادامه می‌دهد. ویژگی‌های این بنا می‌تواند مورد مطالعه قرار بگیرد. این ساختمان برای پاسخ به دغدغه سازندگان آن بنا شده است، اما با این حال می‌تواند باعث مسائل و مشکلاتی متفاوت برای دیگران باشد. و مهم‌تر از همه، اثرات تعاملی متقابلی بر سازندگان خود دارد. نکته چنین تشبیهی این است که به تعبیر بلور، ساختنی بودن مفهوم معرفت را برجسته می‌کند. همانطوری که ساختمان به محض ساخته شدن مستقل از سازنده خود وجود خواهد داشت، معرفت عینی نیز چنین خواهد بود. معرفت می‌تواند مورد مطالعه قرار بگیرد بدون اینکه نیازی به مطالعه منشأ آن باشد. بلور مثالی را که پوپر در کتابش معرفت عینی، برداشت تکاملی مطرح کرده است بررسی می‌کند. مثالی که از این قرار است:

وقتی ما از «دیدن» شی فیزیکی سخن می‌گوییم، منظورمان درگیر شدن چشم در فرایند دیدن است. در همین حال ما وقتی در برابر عدد یا صورتی هندسی قرار می‌گیریم هم از واژه «دیدن» استفاده می‌کنیم. اما در اینجا منظور این است که علاوه بر فرایند درگیر شدن چشم، ارتباطی بین ذهن و موجودیت قابل فهم عدد یا صورت هندسی است. دیدن عدد و یا صورت هندسی به معنی درگیر شدن چشم در فرایند دیدن نیست، بلکه کاربردی استعاره‌ای از وجود پیوندی واقعی بین ذهن و شی قابل فهم عدد است. (پوپر، ۱۹۷۲، صفحه ۱۵۵)

همانطور که با دیدن جسم فیزیکی وجودی برای آن خارج از خود در نظر می‌گیریم، این پیوند بین ذهن و موجودیت قابل فهم حاکی از وجود آن موجودیت قابل فهم خواهد بود. بلور در مواجهه با این تحلیل، فرم و الگوی نظریه و همچنین رابطه امر شناخته شده با شناسا را می‌پذیرد، اما به جای تأیید جهان سوم پوپر و اقرار به وجود به آن نظریه دیگری ارائه می‌کند.

بلور راهی پیشنهاد می‌کند تا بدون ظهور این جهان‌های متافیزیکی این الگو دریافت شود. الگویی که در آن تمایزهای ذکر شده در بندهای بالا حفظ شود. او پاسخ جایگزینش را با استفاده از «روش انتقالی» معرفی می‌کند.

نظریه معرفت عینی پوپر، یک ساختار متافیزیکی معرفی می‌کند. بنا بر اظهار بلور، این ساختار به این صورت است که در آن برای مثال افراد در جایی بین دو قلمروی دیگر قرار گرفته‌اند، تمایزاتی بین قلمروها قابل اشاره است، و همچنین این قلمروها به نحو خاصی با یکدیگر ارتباط دارند.

پوپر از این ساختار برای ارائه تبیینی درباره معرفت استفاده می‌کند و همچنین در ضمن به کاربرد آن، هویتی را می‌پذیرد از جمله اینکه او می‌پذیرد برای صحبت درباره معرفت عینی، وجود جهان سوم ضروری است. روش انتقالی، فروکاستی است که با معادل قرارداد یک قلمرو، یعنی جهان اجتماعی، با قلمرویی دیگر، یعنی جهان سوم، سعی دارد تا تعداد هویتی که وجود مستقلی برای آن‌ها در نظر گرفته شده است را، تقلیل دهد. در این روش فرض بر این است که، ساختار متافیزیکی نظریه پوپر (و همچنین ساختار متافیزیکی فروکاست یافته) درباره امور واقعی هستند. یعنی می‌توان با استفاده از این ساختار، تبیین مورد نظر درباره امری را که موضوع جست‌وجوهایمان است ارائه کرد. همچنین فرض دیگر در این روش این است که، با به کار بستن آن، آنچه که ساختار سعی در تبیین آن دارد (در اینجا معرفت)، به نحو غیرمبهم بیان می‌شود. یعنی برای مثال اگر معرفت را با استفاده از ساختاری که جهان اجتماعی به جای جهان سوم پوپر، که به تعبیر بلور وجودی مبهم دارد، در آن قرار گرفته است، تبیین کنیم، آنگاه معرفت در این ساختار جدید به این علت که در آن هستی‌شناسی مبهم حذف شده است، تبیین بهتری خواهیم داشت.

پس می‌توان گفت کاربرد صحیح روش انتقالی بر روی نظریه معرفت پوپر، نیازمند تحقق دو شرط است: ۱- بلور باید نشان دهد، ساختار نظریه جایگزین با ساختار نظریه پوپر معادل است. ۲- ابهام جهان سوم پوپر، در انتقال نظریه بر طرف شده است.

ابتدا دلایلی که بلور برای مبهم دانستن جهان سوم ذکر می‌کند، مرور می‌کنیم. بلور می‌گوید، پوپر در بخشی از توضیحات خود درباره جهان سوم به «استقلال» جهان سوم می‌پردازد، و آن را به مثابه ساختمانی معرفی می‌کند که توسط انسان ساخته می‌شود اما وجودش از سازنده آن مستقل است. ویژگی شی‌گونه معرفت در مثال دیدن جسم فیزیکی توسط پوپر شرح داده شده است. پوپر در اشاره به موجودیت‌های قابل فهم (که در مثال،

ذکر شده است) می‌گوید ما با چنین موجودیت‌های قابل فهمی کار می‌کنیم «به‌طوری که انگار که اشیای فیزیکی هستند». (پوپر، ۱۹۷۲، صفحه ۱۶۳) اما بنابر نظر بلور، این مثال تنها رابطه واقعی میان معرفت (یعنی موجودیت قابل فهم در مثال دیدن) و باور ذهنی (یعنی فهمی، که در مثال دیدن، از موجودیت قابل فهم شکل می‌گیرد) را بیان می‌کند، رابطه‌ای که در نظر پوپر بین جهان ذهنی و جهان سوم برقرار است. همچنین مثال ساختمان، تنها تمایز عینی میان معرفت و باور ذهنی را نشان می‌دهد، تمایزی که گفتیم کاربرد مفاهیم «معرفت» و «باور» بیان می‌کند. پس صرف بیان این مثال‌ها نمی‌تواند وجود جهان سوم را توجیه کند. علاوه بر این، مشخص نیست مفهوم جهان سوم آیا تنها، قلمرویی است که برای بیان تمایز معرفت از باور ذهنی مورد استفاده قرار می‌گیرد یا جهانی که محتویات آن ویژگی شی‌گونه دارند؟ به بیان بلور، مشخص نیست جهان سوم چه حالتی از بودن (یا عینیت) دارد. اینکه جهان سوم، جهان گزاره‌ها، نظریات و... هستند، توضیحی برای اینکه این‌ها چطور هویتاتی هستند و چه حالتی از عینیت دارند، بیان نمی‌کند. توضیحی که بلور جای آن را در نظریه پوپر، خالی می‌بیند و از همین رو، جهان سوم را مفهومی مبهم به حساب می‌آورد.

بلور معتقد است، قرارداددن جهان اجتماعی به جای جهان سوم این ابهامات در ساختار نظریه پوپر را برطرف می‌کند. بلور می‌گوید، افراد مشاهدات خود را با استفاده مفاهیمی که توسط جامعه فراهم شده است، مطرح می‌کنند. به عبارت دیگر، جهان را با این مفاهیم می‌بینند. مثلاً ممکن است در مواجهه با یک بیمار، بگویند «او توسط ویروس آلوده شده است» یا بگویند «او تحت تأثیر روحی ناپاک است». ممکن است این قضاوت‌ها بر اساس هوش و تجربیات افراد، متفاوت باشد، اما مفاهیمی که با استفاده از آن می‌اندیشند، نشأت گرفته از وضعیت ذهنی آنان نیست. این مفاهیم برآمده از دامنه‌ای عمومی است که حین تعاملات اجتماعی در ذهن افراد نقش بسته است». (بلور، ۱۹۷۴، صفحه ۷۱) جهان اجتماعی، هنجارها یعنی استانداردها، قاعده‌ها، و روندهای پذیرفته شده خود را شرح می‌دهد و این، به همان صورت که بلور نشان داد مفاهیم چطور نشأت گرفته از جامعه است، نشان می‌دهد که معرفت برآمده از جهان اجتماعی است.

حال بلور باید نشان دهد که معرفی جهان اجتماعی به جای جهان سوم، ساختار نظریه پوپر را حفظ می‌کند. پس به بیان ویژگی‌های ساختاری نظریه بلور می‌پردازیم؛ ویژگی‌هایی که بلور در ساختار نظریه پوپر تشخیص داده است. در ساختار نظریه بلور، افراد بین دو قلمرو، که در اینجا جهان طبیعت و جهان اجتماعی است، قرار گرفته‌اند. تمایز میان این

قلمروها، متناظر با تمایزاتی است که پوپر برای جهان‌های خود در نظر گرفته است. همچنین رابطه‌هایی که پوپر برای جهان‌های خود ترسیم می‌کند، متناظر با رابطه‌هایی است که ساختار نظریه بلور آشکار می‌سازد. جامعه بر فرد اثر می‌گذارد و فرد بر طبیعت اثر می‌گذارد. تنها از طریق عمل یک فرد است که هنجارهای اجتماعی می‌تواند بر طبیعت تأثیر بگذارد. یعنی بدون واسطه شدن یک فرد، ارتباطی بین جامعه و طبیعت قابل تصور نیست.

بلور در نتیجه به کاربرستن روش انتقالی، جهان اجتماعی را به عنوان جایگزین جهان سوم پوپر معرفی می‌کند و اذعان می‌دارد که بین دنیاهای فیزیکی، روان‌شناختی و اجتماعی تفاوت‌ها آشکار است، همچنان که بین جهان‌های پوپر شکاف‌های هستی‌شناسانه واضحی قابل ذکر است. بلور در ادامه به برشمردن تشابهات بین روابط سببی بین جهان‌های پوپر و دنیاهای پیشنهادی خود می‌پردازد. همانطور که معرفت ساخته انسان است و وقتی که به وجود آمد مستقل به حیات خود ادامه می‌دهد، می‌توان گفت نقش افراد در تعاملات اجتماعی بر هنجارهای اجتماعی اثر می‌کند و همچنین جامعه نیز بر فرد اثرگذار است. به طور مشابهی جهان اجتماعی ساخته انسان است و همچنان اثر تعاملی خود را به افراد بازمی‌گرداند. بنابراین با به کاربرستن این روش انتقالی، می‌توان گزاره‌های مبهم نظریه پوپر را به گزاره‌های شفاف و قابل بحث تحویل برد. برای مثال، بجای اینکه بگوییم عمل ذهنی افراد ریشه در جهان سوم دارد، می‌توانیم بگوییم عمل ذهنی افراد ریشه در روابط اجتماعی و هنجارهای اجتماعی دارد.

البته بلور تصریح می‌کند همه مشخصه‌های نظریه پوپر در این روش منتقل نمی‌شوند. از جمله این موارد می‌توان به وضعیتی اشاره کرد که پوپر دانستن پیش‌فرض‌ها و زمینه دانشمند را لازمه فهم نظریه علمی می‌داند. این بیان به این معناست که معرفت عینی، که در اینجا معرفت علمی است، برای فهمیده شدن نیازمند به فهم وضعیت ذهنی دانشمند است. بلور می‌گوید انتقال این مورد به طرح جایگزین پیشنهادی‌اش، فهم نظریه علمی را در وابستگی به درک منظر عامل این موقعیت قرار می‌دهد؛ یعنی فهم هنجارها، سلاقی و علاقه‌مندی‌های گروه اجتماعی دانشمند، لازمه فهم نظریه علمی است. به عبارت دیگر جایی که برای پوپر جهان ذهنی بر محتوای جهان سوم اثر می‌کند، برای بلور، جهان اجتماعی خود لازمه فهم محتوای جهان ذهنی دانشمند است.

بنابراین بلور با به کاربرستن روش انتقالی، ساختار و الگوی ایده پوپر را حفظ می‌کند، بدون اینکه نیاز باشد تا ماهیت و حالت وجودی جهان سوم پوپر را توجیه کند. همچنین

موارد مسأله‌ساز رویکرد پوپر با توضیح بهتری پاسخ داده می‌شود و نیز خطاهای آن فرصت تصحیح خواهند داشت.

## ۲. نقد دیویت بر بلور

لری دیویت (Larry W. DeWitt) در مقاله‌ای به نام «در باب به‌کارگیری روش انتقالی توسط بلور بر روی جهان‌های پوپر» ادعا می‌کند: «تمام آنچه که در نقدهای بلور با عنوان «هستی‌شناسی مبهم» آمده است، کاذب است ... و هر ابهامی که بتوان به دیدگاه پوپر نسبت داد، ابهامی مربوط به خود دیدگاه پوپر نیست. بلکه ابهاماتی است که مربوط به دیدگاه‌های دوئالیسم یا حتی ماتریالیسم می‌شود». (دیویت، ۱۹۷۵، صفحه ۲۰۱ و ۲۰۲) در ادامه به بررسی این ادعاها خواهم پرداخت.

آنچه که بلور را بر آن داشت تا با استفاده از روش انتقالی، نظریه عینیت پوپر فروبکاهد، ابهاماتی بود که وی در جهان سوم پوپر تشخیص داد. این ابهامات از نظر بلور این بود که، پوپر قائل به وجود جهان سوم است چون تمایز عینی میان معرفت و باور وجود دارد و این، نمی‌تواند توجیهی برای وجود جهان سوم باشد. بنابراین وجود جهان سوم مبهم است. پس با استفاده از روش انتقالی، آن را به جهان اجتماعی منتقل می‌کند. ابهام دیگر اینکه، در نظریه پوپر حالت عینیت جهان سوم مشخص نیست. دیویت نسبت‌دادن این ابهامات به نظریه پوپر از سمت بلور را، نشأت‌گرفته از دو جزمیت می‌داند.

دیویت می‌گوید اینکه بلور تلاش کرده است تا با انتقال جهان سوم به جهان اجتماعی، ابهام هستی‌شناختی (وجودی) آن را برطرف کند، به‌خاطر این است که در نظر بلور هستی‌شناسی ما باید حداقلی باشد. حداقلی بودن هستی‌شناسی، جزمیتی است که دیویت در نقد بلور به پوپر به آن اشاره می‌کند. او می‌گوید اگر این‌گونه نیندیشیم (یعنی لزومی برای هستی‌شناسی حداقلی قائل نباشیم)، و بنا را بر این بگذاریم که هستی‌شناسی باید در سازگاری با معرفت‌شناسی ما باشد، آنگاه می‌توانیم جهان سوم پوپر را مبهم ندانیم. دیویت در شرح توجیه خود برای ادعای ۱، به جزمیت جاافتاده‌ای اشاره می‌کند که مواضع هستی‌شناختی را، نسبت به نسخه انتقال‌یافته آن به هستی‌شناسی‌ای حداقلی کنار می‌گذارد. برای روشن‌تر شدن آنچه که در سطر قبل هستی‌شناسی حداقلی خواندیم، می‌توان گفت هر چه هستی‌شناسی ما از الزامات و تقیدات هستی‌شناختی تهی‌تر باشد، آن هستی‌شناسی حداقلی‌تر است. او تمایل به چنین اجتنابی را ناشی از این ایده محافظه‌کارانه می‌داند که باید

برای دوری جستن از خطا در مورد هستی‌شناسی‌مان، به هستی‌شناسی‌ای حداقلی قائل باشیم. دیویت البته مشابه این ایده را در مواضع و اصول معرفت‌شناختی‌شناسایی می‌کند. یعنی تمایلی در معرفت‌شناسی که رشد معرفت را محصور به پایه‌های امن و مطمئن شناخت می‌داند و هرگونه ساختار شناختی مبهم را به اصطلاحات پایه‌ای فرومی‌کاهد. این جزمیت درباره‌ی هستی‌شناسی آزموده نشده است، بنابراین دلیل موجهی برای ما وجود ندارد که به آن پایبند باشیم.

دیویت تصریح می‌کند، پوپر رشد معرفت را منوط به حدس‌های متهورانه و آزمون‌های سختگیرانه می‌داند. او این موضع در برابر معرفت را منتج به اتخاذ رویکردی برای هستی‌شناسی می‌بیند. این رویکرد، که دیویت از آن با عنوان «هستی‌شناسی متهورانه» نام می‌برد، نتیجه‌ی مورد انتظار تهور در معرفت‌شناسی است. به این ترتیب هستی‌شناسی متهورانه ملازم معرفت‌شناسی متهورانه است. پس می‌توان گفت، این هستی‌شناسی‌ها دلبخواهی نیست و صرفاً هستی‌شناسی‌ای که رویای اشیای کمتر دارد نباید نسبت به هستی‌شناسی دیگری ارجحیت یابد. بایستی آنی را برگزید که هماهنگی و سازگاری بیشتری با شناخت ما دارد. در نتیجه، برای مبهم‌دانستن جهان سوم در قیاس با جهان اجتماعی بلور، به بحث جداگانه‌ای نیاز داریم که در آن، ترجیح هستی‌شناسی حداقلی توجیه شود، نه اینکه تنها نشان دهیم جهان اجتماعی بلور هستی‌شناسی حداقلی تری نسبت به جهان سوم پوپر ارائه می‌کند. اینکه جهان سوم می‌تواند به هستی‌شناسی حداقلی منتقل شود، دلیلی برای ابهام آن نیست.

دیویت همچنین به جزمیتی دیگر در اندیشه‌ی بلور اشاره می‌کند. آن این است که، وقتی ادعا می‌کنیم جهان سوم عینی است، باید حالت عینی و وجودی آن توضیح داده شود. اما دیویت می‌گوید، پرسش از حالت عینی جهان سوم مربوط به عینی‌بودن یا عینی‌نبودن جهان سوم نیست. چراکه همین پرسش را می‌توان در رابطه با امور دیگر مطرح کرد؛ مثلاً حالت وجودی جهان اول چیست؟ اما با فرض اینکه حالت عینی جهان اول مشخص نیست، می‌توان درباره‌ی عینیت آن صحبت کرد. پس ابهام در حالت عینی جهان سوم، و پرسش از آن مربوط به نظریه‌ی پوپر نمی‌شود، بلکه باید آن را در مباحث هستی‌شناسی‌ای که به حالت عینیت امور می‌پردازند، جست‌وجو کرد.

بلور در بخشی از نقد خود به نظریه‌ی معرفت عینی پوپر و همچنین پرداختن به صورت‌بندی نظریه‌ی معرفت خود از «حالت عینیت» سخن می‌گوید. در یکی از بخش‌های

قبل مختصراً توضیحاتی درباره منظور بلور از این ویژگی داده شد. بنا به اظهارات دیویت آنچه که باعث شده است بلور جهان سوم را هستی‌شناسی‌ای مبهم قلمداد کند این است که از نظر بلور حالت عینیت در نظریه معرفت عینی پوپر مشخص نیست. نقدی که دیویت با در نظر گرفتن این نکات بر بلور وارد می‌داند این است که، بلور به گونه‌ای از حالت عینی جهان سوم می‌پرسد که گویا از حالت عینی جهان اول باخبر است. دیویت اینجا نتیجه می‌گیرد که پس باید، برای بلور چیستی جهان اول و حالت عینی‌اش غیرقابل تردید باشد تا به عینی بودن جهان اول اذعان کند. اما وقتی از عینیت جهان اول صحبت می‌کنیم، نیازی به اشاره به حالت عینی آن نداریم. چون تشخیص عینی بودن امری (مثلاً تحقیق ویژگی‌های ثبوت و غیرشخصی بودن برای آن) با تشخیص اینکه امر عینی به چه حالتی وجود دارد، متمایز است. برای روشن تر شدن ماجرا دیویت سؤالی را که بلور در پرسش از حالت عینیت جهان سوم پوپر می‌پرسد، بازنویسی می‌کند. پرسش بلور به این ترتیب است: «جهان سوم دقیقاً چیست؟ جهان سوم چه حالتی از وجود دارد؟» در پاسخ دیویت از بلور می‌پرسد: «جهان اول دقیقاً چیست؟ جهان اول چه حالتی از وجود دارد؟» (دیویت، ۱۹۷۵، صفحه ۲۰۳) دیویت برای بیان شفاف‌تر منظور خود، پرسش مشابهی را که، حالت وجودی جهان اول را مطالبه می‌کند، این گونه مطرح می‌کند: «وجود ذرات بنیادی تحت نظریه اتمی در چه معنایی کمتر [از وجود هویات جهان سوم] مبهم است». (دیویت، ۱۹۷۵، صفحه ۲۰۳) آنچه که دیویت سعی دارد از این پرسش نتیجه بگیرد این است که «تردیدهای متافیزیکی‌ای که بر نظریه پوپر وارد است، به همان ترتیب بر ساختار هستی‌شناسی معمولی ما نیز وارد است. این تردیدها، از جهان سوم پوپر نشأت نگرفته‌اند». (دیویت، ۱۹۷۵، صفحه ۲۰۳) در نتیجه، صحبت کردن درباره عینی بودن امری وابسته به توضیح درباره حالت عینی آن نیست و بنابراین، ابهام حالت عینی جهان سوم، مربوط به نظریه پوپر نمی‌شود. چراکه نظریه پوپر، نظریه‌ای در باب نشان دادن عینیت جهان سوم است.

ممکن است ترجیح هستی‌شناسی حداقلی ناموجه به نظر برسد، اما جزمیت دومی که دیویت در نظریه بلور به آن اشاره می‌کند اشتباه است. دلیل من برای این اظهار این است که وقتی بلور از حالت عینیت صحبت می‌کند، منظورش این نیست که نظریه جهان سوم پوپر باید حالت وجودی و عینی خود را توضیح دهد. بلور استدلال می‌کند کاربرد متفاوت گروه‌های اجتماعی از واژه عینی، بر حالت‌های وجودی و عینی متفاوتی دلالت می‌کند. یعنی حالت عینیت برای گروه‌های مختلف، تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی این گروه‌ها،



معانی متفاوتی پیدا می‌کنند. در نتیجه وقتی پوپر از معرفت عینی صحبت می‌کند و ادعایی دال بر حالت عینیت آن نمی‌کند، در واقع یکی از این حالت‌های عینی را پذیرفته است. به عبارت دیگر اینجا بلور از پوپر می‌خواهد که اول، حالت عینیتی که در ذهن دارد را روشن سازد و دوم، توضیح دهد که چگونه از بین این حالت‌های عینیت یکی را به دیگری ترجیح داده است.

### ۳. نقد می‌نل بر بلور

هوگو می‌نل (Hugo Meynell)، دیگر منتقد بلور، نظریه او را از جنبه‌های دیگر مورد بررسی قرار می‌دهد. به نظر می‌نل، بلور سعی داشته است تا با معرفی جهان اجتماعی، بستری مشاهده‌پذیر برای معرفت معرفی کند. بستری که در آن، به جای قلمرویی از معانی و اعتبار استدلال‌ها، «افراد مشاهده‌پذیر در محیطی مشاهده‌پذیر با یکدیگر تعامل دارند». (می‌نل، ۱۹۷۴، صفحه ۱۹۱) جهان سوم پوپر، با آنچه که بلور به جای آن، به صورت رفتار افراد و گروه‌ها، معرفی می‌کند متفاوت است و این مسئله، به زعم بلور، مانع از به‌عمل‌آوردن پژوهش «تجربی» خواهد بود. می‌نل تلاش می‌کند، نشان دهد این مشاهده‌ناپذیری در مورد نظریه بلور هم وجود دارد و نظریه وی، از این جهت، مزیتی به نظریه پوپر نخواهد داشت.

از نظر می‌نل اینکه، «یک جمله، به شکل توالی‌ای از صداها شنیده می‌شود یا به شکل علاماتی بر روی کاغذ دیده می‌شود، اما معنی آن، صدق و کذب آن ... دیده نمی‌شود» (می‌نل، ۱۹۷۴، صفحه ۱۹۱) بلور را بر آن داشت تا جهان سوم پوپر را در مخالفت به رویکرد تجربی ببیند.

می‌نل استدلال می‌کند:

من متقاعد شده‌ام که بلور [یا هر فردی] با نوشتن علاماتی بر روی کاغذ، منظوری دارد. ... اما این معنی، به نظر بلور، نمی‌تواند موضوع پژوهش تجربی قرار بگیرد ... درست است که من می‌توانم بلور را ملاقات کنم و از او منظورش از آنچه نوشته است را بپرسم، اما این، تنها جایگزین کردن صداها با علاماتی است که بر روی کاغذ ایجاد کرده است. (می‌نل، ۱۹۷۴، صفحه ۱۹۱)

او جایگزینی صداها با علامات روی کاغذ را این‌گونه توضیح می‌دهد که اگر ما حتی به داخل مغز افراد دسترسی داشتیم، و می‌توانستیم جریان‌های الکتریکی و شیمیایی مغز او را

هم مشاهد کنیم، آنگاه باز هم قادر به دریافتن منظور فرد از صداهایی که ایجاد کرده است، یعنی معنی جمله‌ای که می‌گوید، نیستیم.

به نظر می‌رسد منظور می‌نل این است که بلور می‌گوید: چون موجودات جهان سوم مشاهده‌پذیر نیستند، جهان سوم پوپر در مخالفت با رویکردی تجربی در مورد معنی جمله است؛ یعنی پوپر وجود مشاهده‌ناپذیری برای معنی جمله در جهان سوم را پذیرفته است، چون فرد لابد از بیان جمله معنی‌ای را قصد کرده است، درحالی‌که به نظر بلور، مشاهده‌ناپذیری این معانی بر خلاف رویکرد تجربی است. استدلال می‌نل این‌طور ادامه می‌یابد که تعاملات اجتماعی (پرسیدن منظور فرد از بیان جمله) را نیز نمی‌توان دلیلی برای مشاهده‌پذیری معنی قلمداد کرد. چراکه حتی با نگاه کردن به داخل مغز افراد نیز چنین معنایی قابل مشاهده نیست. پس می‌نل نتیجه می‌گیرد، از آنجاکه جمله به قصد بیان معنی‌ای نوشته می‌شود و در تعاملات اجتماعی نیز این معنی مشاهده‌ناپذیر است، مشاهده‌ناپذیری معنا در جهان سوم، نمی‌تواند دلیلی برای ترجیح نظریه بلور بر پوپر باشد.

این استدلال کاملاً بر مبنای درکی نادرست هم از پوپر و هم از بلور است. می‌نل در توضیح خود از معنی دار بودن جمله می‌گوید می‌دانم جمله نوشته شده بر روی کاغذ معنی دارد. اما این معنی مشاهده‌پذیر نیست. پس از آنجاکه در تعاملات اجتماعی، معنی جمله، حتی با نگاه به داخل مغز افراد مشاهده‌پذیر نیست، مشاهده‌ناپذیری معنی در جهان سوم دلیلی برای وجود معنی در جهان اجتماعی نیست. اما از سوی دیگر، نظر پوپر بر این است که جمله این قابلیت را دارد تا به‌طور بالقوه خواننده و درک شود، و همچنین اینکه با برداشت‌های متفاوت افراد از جمله معنی آن تغییر نمی‌کند. پوپر تحقق فهم معنی جمله را برای توجیه وجود معنی به کار نمی‌برد. بلکه می‌گوید معنی جمله عینی و فارغ از وجود شناسا است. درحالی‌که می‌نل، به زعم خود می‌پندارد، چون می‌داند جمله نوشته شده معنی دارد، و مشاهده‌پذیر نیست، پس لابد در جهان سوم وجود دارد. هرچند پوپر هرگز در جایی نگفته است که با نگاه کردن به داخل مغز، می‌توان به وجود معنی پی برد، اما بر فرض اینکه این ادعا را مطرح کرده باشد، مشاهده‌ناپذیری معنی دلیلی بر ضد پوپر خواهد بود نه به نفع او. چون پوپر است که ادعا می‌کند معنی در جهان سوم وجود دارد، و اگر طبق ادعای می‌نل فرض کنیم که پوپر دانستن معنی جمله را مقدم بر وجود معنی بداند، آنگاه نشان‌دادن وجود معنی در ذهن افراد بر عهده پوپر است.

یکی از نتایج نظریه پوپر این است که درک معنی جمله نشأت گرفته از وجود معنی در جهان سوم است. چون جمله همیشه به طور بالقوه قابل خواندن است (پس معنی آن عینی است و در جهان سوم وجود دارد). در واقع، وجود معنی جمله است که باعث می شود درکی از جمله در ذهن خواننده جمله شکل بگیرد. نقد بلور بر این نظر پوپر این است که، درکی که از معنی جمله در ذهن افراد شکل می گیرد، حکایت از وجود عینی معنی جمله نمی کند و این نقد را بر پارادکس پیروی از قاعده (rule following paradox) ویتگنشتاین (Ludwig Wittgenstein) استوار می سازد. بلور از پوپر نخواسته است که وجود مشاهده پذیر معنی جمله را نشان بدهد، و بعد از آن که پوپر در انجام این کار ناتوان ماند، تعاملات اجتماعی را به عنوان بستر مشاهده پذیری برای معنی جمله معرفی کند. نقد بلور دقیقاً از همان زاویه ای بر پوپر وارد شده است، که می نل قصد دفاع از پوپر را دارد. یعنی اینکه، اگر فهمی از معنی جمله در ذهن افراد وجود داشته باشد، این دلیلی برای وجود عینی نیست. هر چند بلور، بر خلاف می نل که می گوید با نگاه کردن داخل مغز نیز نمی توان وجود معنی را دریافت، استدلال خود را بر این پایه مطرح کرده است که، منظور داشتن های افراد، وجود عینی معنی را نشان نمی دهد.

#### ۴. نقد وجیک بر بلور

انتقاد دیگری که از ناحیه دیوید وجیک (David Wojick) بر بلور وارد شده است، درباره فروکاست جهان سوم به جهان اجتماعی توسط او است. وجیک با بررسی شرایطی که فروکاست به آن وابسته است، نشان می دهد فروکاست نظریه پوپر به نظریه بلور چه مشکلاتی را با خود به همراه می آورد.

در فروکاست باید ویژگی های دامنه اصلی در دامنه جدید باقی بماند. با در نظر گرفتن این نکته، فروکاست، به مثابه ابزاری قدرتمند برای تحقیق درباره دامنه جدید است، همان طور که برای ارائه توضیح درباره دامنه اصلی به کار می رود. مثلاً باقی ماندن ویژگی های فرآیندهای شیمیایی در روند فروکاست و اینکه آن ها را می دانیم، به فهم ما از پدیده های ریز-فیزیکی کمک می کند. از طرف دیگر پدیده های ریز-فیزیکی باید بتواند فرآیندهای شیمیایی را توضیح دهد. هر چه ویژگی های فرآیندهای شیمیایی در فروکاست آن به پدیده های ریز-فیزیکی بیشتر باقی بماند، فهم ما از پدیده های ریز-فیزیکی صحیح تر خواهد بود، و هر چه صحت فهم ما از پدیده های ریز-فیزیکی بیشتر باشد، توضیحی که به وسیله آن برای

فرآیندهای شیمیایی ارائه می‌کنیم، بهتر خواهد بود. حال می‌توان از بلور پرسید: «فهم ما از طبیعت نظریات علمی، استنتاج، و به‌طور کلی هویت متعلق به جهان چه چیزی درباره طبیعت فرآیندهای اجتماعی می‌گوید؟» (وجیک، ۱۹۷۴، صفحه ۱۹۴)

وجیک در قدم بعدی استدلال خود، از مشخصه‌های نظریه علمی نام می‌برد. او می‌گوید «نظریه علمی توسط گروهی از انسان‌ها پذیرفته شده و در اختیار گرفته شده است، توسط تدریس انتقال می‌یابد، پایه‌ای برای نوعی از شناخت را ترتیب می‌دهد و ممکن است هنگامی که تحت سؤال قرار بگیرد، به‌سختی از آن دفاع شود». (وجیک، ۱۹۷۴، صفحه ۱۹۴) این موارد، همگی مشخصه‌های هنجار هستند. هنجار است که توسط گروهی در اختیار گرفته شده است، انتقال آن طی یک تعامل اجتماعی روی می‌دهد و دیدگاهی شناختی را عرضه می‌کند. اما این همه ویژگی‌ها و مشخصه‌هایی نیست که برای نظریه علمی قابل اشاره است. نظریه علمی صدق و کذب می‌پذیرد، بر پایه همخوانی و هماهنگی با شواهد مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، و «برای به‌درستی صحبت کردن درباره آنچه که وجود دارد، گسترش می‌یابند». (وجیک، ۱۹۷۴، صفحه ۱۹۴) هنجارها چنین مشخصه‌هایی ندارند. درباره هنجارها از صادق بودن یا کاذب بودن آن سخن نمی‌گوییم، آن‌ها برپایه شواهد تجربی ارزیابی نمی‌شوند، و به‌این‌خاطر به‌وجود نیامده‌اند تا درباره اشیای فیزیکی صحبت کنند. به نظر وجیک، مدنظر قراردادن چنین مشخصه‌هایی اساس و پایه عقلانیت و عینیت علم را می‌سازد. این ناسازگاری میان عینیت مفروض در علم و توافق مفروض در هنجار، به‌سبب حضور نداشتن ویژگی‌ها و مشخصه‌های عینی نظریه علمی در هنجار، مانع از فروکاستی می‌شود که بلور آن را پیشنهاد می‌کند.

بنابراین وجیک نتیجه می‌گیرد، اگر قرار باشد فروکاست نظریه علمی به هنجار را بپذیریم، باید مفهومی که از عینیت داریم را اصلاح کنیم. در صورتی که نظریه علمی را، به‌همان ترتیبی که در بند بالا گفته شد، دارای مشخصه‌های عینی و مشخصه‌های هنجاری بدانیم، باید مشخصه‌های عینی نظریه علمی را، مشخصه‌های هنجاری تلقی کنیم تا بتوان بدون مشکل نظریه علمی را به هنجار فروکاست بدهیم. بلور نظریه علمی را به هنجار فروکاست می‌دهد و در نتیجه آن، مشخصه‌های نظریه‌های علمی یعنی مفهوم عینیت و عقلانیت را اصلاح می‌کند و آن‌ها را با مشخصه‌های هنجار مثل توافق اجتماعی توضیح می‌دهد. اما حالتی دیگر از فروکاست می‌توان تصور کرد که در آن، هنجار را به نظریه علمی فروبکاهیم. پذیرفتن چنین فروکاستی با توجه به مشخصه‌های عینی و مشخصه‌های

هنجاری ای که برای نظریه علمی مطرح شد، منوط به اصلاح مفهومی است که از هنجار داریم. چون باید مشخصه‌های هنجاری نظریه علمی را مشخصه‌هایی عینی بدانیم، و همچنین مفهوم هنجار را عینی تلقی کنیم، تا بتوانیم بدون مشکل هنجار را به نظریه علمی فروبکاهیم. وجیک هنجار را به نظریه علمی فروکاست می‌دهد و در نتیجه آن، مفهوم توافق و دیگر مشخصه‌های هنجار را اصلاح می‌کند و آن‌ها را با مشخصه‌های عینی توضیح می‌دهد. بنابراین، وجیک سعی می‌کند تا هنجار را با مشخصه‌های عینی توضیح دهد.

بلور نظریه علمی را هنجاری معرفی می‌کند، بنابراین جهان سوم پوپر را در چارچوب هنجاری توضیح می‌دهد. وجیک هنجار را به نظریه علمی فرومی‌کاهد. بنابراین، باید مفهوم هنجار را اصلاح می‌کند. چراکه باید نشان دهد مشخصه‌های هنجاری نظریه علمی، عینی هستند. او می‌گوید «نظریات علمی، ساختاری هنجاری هستند. اما آنچه که این معرفی نظریات علمی با ساختاری هنجاری آشکار می‌کند، این است که هنجارها عینی هستند، چون در تلاش برای یافتن صدق صورت‌بندی شده‌اند». (وجیک، ۱۹۷۴، صفحه ۱۹۴) هنجارها، «ساختاری از نظریات دارند و بر مبنای آزمون و آزمایش ساخته شده‌اند، تا مانند نظریات رفتار کنند». (وجیک، ۱۹۷۴، صفحه ۱۹۴) در واقع او ادعا می‌کند، بلور نظریات را با استفاده از چارچوب توضیحی هنجار (که عینیت در آن هنجاری است) توضیح می‌دهد. اما می‌توان هنجار را با استفاده از چارچوب توضیحی نظریات علمی (که عینیت در آن وجود دارد) توضیح داد. در این حالت، به زعم وجیک، عینیت در فروکاست ناپدید نمی‌شود. پس هنجارها عینی هستند، چون به قصد یافتن صدق عینی نظریه به وجود آمده‌اند. او نتیجه می‌گیرد، در این معنی از مفهوم هنجار، این هنجارها هستند که می‌توان آن‌ها را به نظریات علمی فروکاست.

به نظر نمی‌رسد چنین استدلالی معتبر باشد. از نظر وجیک، بلور «نظریات را با ساختاری از هنجارها یکی تلقی کرده است». (وجیک، ۱۹۷۴، صفحه ۱۹۴) اما نسبت‌دادن چنین ادعایی به بلور اشتباه است. بلور عینیت نظریه را امری اجتماعی یا برآمده از هنجار تلقی می‌کند (نه اینکه عینیت یک نظریه را یک هنجار در نظر بگیرد). احتمالاً بلور هم مانند وجیک، مشخصه‌های عینی و هنجاری نظریه علمی را بپذیرد. اما نظریه او ناظر به وجه عینی این نظریات است که، بر خلاف پوپر آن را هنجاری می‌داند. آنچه که بلور در روش انتقالی انجام داده است، نه فروکاست نظریه علمی به هنجار، بلکه فروکاست جهان سوم به جهان اجتماعی است. او در مقابل نظریه پوپر، که عینیت نظریه علمی را موجودی جهان

سومی معرفی می‌کند، جهانی اجتماعی پیشنهاد می‌کند که «عینیت معرفت [یا نظریه] برآمده از وجودش به شکل مجموعه‌ای از باورهای پذیرفته‌شده گروه اجتماعی است» (بلور، ۱۹۷۴، صفحه ۷۶) به عبارت دیگر، بلور عینیتی را که برای نظریه تلقی می‌شود، حاصل توافق اجتماعی یا هنجاری می‌پندارد. نظریه بلور، نظریه‌ای درباره عینیت است نه نظریات علمی.

## ۵. نتیجه‌گیری

از میان سه نقدی که بر روش انتقالی بلور در این نوشته بررسی کردم، به نظر نقد دیویت مبنی بر رد ابهام جهان سوم از همه به نتیجه، یعنی رد استدلال بلور، نزدیک‌تر است. اگر بر اساس هستی‌شناسی متهورانه‌ای که دیویت مطرح می‌کند (و در آن ادعا می‌کند هستی‌شناسی‌ای پذیرفته می‌شود که سازگاری بیشتری با شناخت ما دارد)، جهان سوم پوپر موجه باشد، در این صورت می‌توان به نفع نظریه معرفت پوپر در مقابل نظریه معرفت بلور استدلال کرد. اما در همین مورد هم دیدیم، دیویت حرفی درباره حالت عینی جهان سوم ندارد و به نظر می‌رسد برداشت او از حالت عینیتی که بلور از آن سخن می‌گوید اشتباه است.

البته این امر ممکن است که به نظریات پوپر و بلور از زاویه دیگری بنگریم. جف کوچان در خوانشی که از پوپر ارائه کرده است می‌گوید، نقد پوپر بر تفسیر جامعه‌شناختی از علم منحصر به رد «تبینی است که پدیده‌های عینی را صرفاً با فروکاست آن‌ها به مشخصه‌های ذهنی افراد» (۲۰۰۹، صفحه ۲۹۷) توضیح می‌دهد و این شامل رد «ارتباط علی پدیده‌های اجتماعی» (۲۰۰۹، صفحه ۲۹۷) نمی‌شود. در واقع شاید بتوان گفت نظریه معرفت عینی پوپر حول این ایده شکل گرفته است که معرفت را از فرآیندهای ذهنی افراد متمایز سازد، در حالی که نظریه بلور در رابطه با خاستگاه معرفت است. بنابراین شاید بتوان درباره سازگاری این دو نظریه استدلال کرد.

## پی‌نوشت

۱. انواع مختلفی از ارزش‌ها وجود دارند که توسط یک یا چندین عامل (agent) تجسم می‌یابند. برای عامل (x) که ارزش (v) را پذیرفته است، لیسوی صورت کلی و پایه‌ای آن را این‌طور مطرح می‌کند: «x ارزش می‌داند که امر v با ارزش v توصیف شود». (لیسوی، ۱۹۹۹، صفحه ۲۷) لیسوی تصریح می‌کند به‌ازای نمونه‌های متفاوت v ارزش‌های متفاوتی مطرح می‌شوند. هنگامی که v

برابر با فرد باشد،  $\forall$  برابر با ارزش‌های شخصی خواهد بود. اگر منظور از  $\theta$  ارتباط و تعامل میان اشخاص باشد،  $\forall$  ارزش‌های اخلاقی است. به همین ترتیب اگر  $\theta$  یک نهاد باشد،  $\forall$  ارزش‌های نهادی است و اگر  $\theta$  جامعه باشد،  $\forall$  ارزش‌های اجتماعی است.  $\theta$  اگر نظریات علمی یا بدنه سازمان‌دهی شده باورها باشد، آنگاه  $\forall$  ارزش‌های شناختی خواهند بود. «(لیسی، ۱۹۹۹)

## کتاب‌نامه

- Bloor, David (1984). «A sociological theory of objectivity», Royal Institute of Philosophy Supplements, 1984, 17, 229-245.
- Bloor, David. "Essay Review: Popper's Mystification of Objective Knowledge: KR Popper, Objective Knowledge: an Evolutionary Approach. Oxford: Clarendon Press, 1972." Science studies 4.1 (1974): 65-76.
- Bloor, David (1972). «Essay Review: Popper's Mystification of Objective Knowledge: KR Popper, Objective Knowledge: an Evolutionary Approach. Oxford: Clarendon Press», Science studies, 1974, 4.1, 65-76.
- DeWitt, Larry W. (1975). «On Bloor's Transformation of Popper's Pluralism», Social Studies of Science, 1975, 5.2, 201-209.
- Kochan, Jeff. "Popper's communitarianism." Rethinking Popper. Springer, Dordrecht, 2009. 287-303.
- Lacey, Hugh (1999). Is science value free?: Values and scientific understanding, Routledge.
- Meynell, Hugo (1974). «David Bloor's Reductio Ad Absurdum of 'Objective' Truth», Science Studies, 1974, 4.2, 190-193.
- Popper, Karl Raimund (1972). Objective Knowledge: An Evolutionary Approach, Clarendon Press.
- Wojick, David (1974). «The Norm of Rationality or the Rationality of Norms», Science Studies, 1974, 4.2, 193-195.